

متن پرسش

سلام: یکی از اساتید مطلبی را فرموده اند در باب امکان تحقق عدالت در این دنیا می خواستم نظر شما راجع به این مطلب را جويا شوم. ممنون به نظر می رسد که در دار دنیا عدالت تحقق پذیر نیست، به دو دلیل: ۱. به این دلیل که برای تحقق عدالت، انسان ها باید تحولاتی بیابند که آن تحولات مقدر نیستند. ۲. تا قانون نباشد، عدالت معنا ندارد و قانون فی نفسه خلاف عدالت است. نفس قانون خلاف عدالت است. بدون قانون عدالت معنا ندارد. عدالت یعنی عمل طبق قانون. اما قانون خودش فی نفسه ناعادلانه است. نه به این دلیل که قانون نویسان عادل نیستند، بلکه به این دلیل که قانونی که این است که از تفاوت های جزئی صرف نظر کند. یعنی وقتی شما می گوئید هر که دزدی کرد فلان کار را با او می کنیم، مثلا دست هایش را قطع می کنیم، این قانون را خدا فرموده است و بنابراین از حیث قانون گذار مشکل ندارد، اما وقتی می گوئید هر که دزدی کرد، دستش را می بریم و برای این دزد چند ویژگی قائلید، معنایش این است که همه ی کسانی که دزدی کرده اند و در این چهار ویژگی مشترک اند، از سایر تفاوت هایی که با یکدیگر دارند، چشم پوشی می کنیم. یعنی همه ی انسان هایی که دزد اند و Z و Y و X در آن ها محقق است، باید دستشان بریده شود. در صورتی که این ها از هزار و یک حیث دیگر با هم تفاوت دارند ولی ما چاره ای جز صرف نظر کردن از این تفاوت ها نداریم. قانون که نمی تواند قضیه ی شخصی باشد، قانون بودن قانون به این است که قضیه شخصی نیست. صرف نظر کردن از این تفاوت ها، پا به قلمروی بی توجهی به مجرای دزدی است. و بی توجهی به مجرای دزدی، یعنی کم یا بیش در حق دزدها ظلم شده است. "عادلانه بودن" این قانون یعنی این که مصالح اجرایی این قانون، روی هم رفته بر عدم اجرا بیشتر است. والا وقتی برای تک تک انسان ها اجرا می شود، عادلانه نیست. به تعبیر دیگر، هر که بداند مثلا این بیست دزدی که نزد قاضی آورده اند و از لحاظ شرایط مقرر مشترك اند، از کجا راه افتاده اند و حالا به این جا رسیده اند، می گوید نمی شود برای آن ها حکم واحد داد. این بیست دزد از بیست جایی متفاوت راه افتاده اند ولی ما از این تفاوت ها صرف نظر می کنیم، به محض صرف نظر کردن، کم یا بیش در حق این افراد ظلم می کنیم. ولی با اینهمه می توان قانون را (چه الهی و چه انسانی) عادلانه تلقی کرد، چون بالاخره مصالح اجرایی این قانون را بیشتر از عدم اجرایی آن می بینیم. از این نظر ویکتور هوگو در بینوایان می گوید: «قاضی ای که به مجاری جنایت پی برده است، از قضاوت استعفا می دهد.» یعنی اگر من بدانم این که آدم کشته است، از کجا راه افتاده که کارش به این جا انجامیده، می گویم من نمی توانم حکم به قتل او بدهم. قاضیان به آخرین برش زندگی یک فرد می نگرند. ولی آدم ها از جاهای مختلف راه می اقتند و

ممکن است در آخرین برش مثل هم باشند، به این معنا عدالت در زندگی این جهانی قابل تحقیق نیست. به همین دلیل انسان ها باید تحولاتی پیدا کنند و اصلاً نفس قانون و به یک چشم به همه نگاه کردن ناعادلانه است، عدالت تحقق پذیر نیست. ولی انسان شدیداً طالب عدالت است و بنابراین «عدالت طلبی» یکی از وجوه تراژیک زندگی است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: عنایت داشته باشید که قوانین خدا تمام جوانب انسانی را که خلق کرده، در نظر می‌گیرد. مثلاً در مورد دزدی در موقعی دست دزد را می‌زند که ۱۷ شرط، محقق شده باشد و از این جهت نمی‌توان گفت شریعت الهی همه‌ی دزدها را با شرایط مختلف با یک چشم نگاه کرده و عملاً عدالت رعایت نشده است! آری! وقتی در افراد گوناگون حدّ نصاب دزدبودن محقق شود دیگر حکم اجرا می‌گردد و این‌که جناب ویکتورهوگو از نظام خشک قرون وسطایی قضاوتِ غربی، گله‌مند است به جهت آن است که شروط اجتهادی قضاوت در آن فکر و فرهنگ مرده است. و به همین جهت شریعت الهی اصرار دارد قاضی باید مجتهد باشد. موفق باشید